بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 1 دی 1394.

در مورد آیه شریفه «**و ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا»** صحبت می کردیم. شهید صدر فرموده بودند که بر استدلال به این آیه بر برائت دو اشکال شده است. یکی اینکه این آیه دلالت بر نفی فعلیت عذاب می کند و نفی فعلیت عذاب ملازم با نفی استحقاق ندارد و آن چیزی که مقصود ما است نفی استحقاق است. اشکال دوم اینکه این آیه مربوط به عذاب دنیوی است و ربطی به بحث ما ندارد. ایشان در مورد این دو اشکال می فرمایند که اشکال وارد نیست اما اشکال اول که مربوط به نفی فعلیت هست نه نفی استحقاقشان می فرمایند که نه، این آیه مربوط به نفی استحقاق است. به دلیل واژه ما کنّا که یک کاربردش این است. و اما اشکال دوم که این در مورد عذاب دنیوی هست دلیلی برای اختصاص به عذاب دنیوی ندارد مگر به کار بردن صیغه ماضی و این صیغه ماضی هم نکته اش همین دلالت بر نفی شأنیت است نه نکته اش دلالت بر اینکه مراد از عذاب عذاب دنیوی است. این محصل فرمایش مرحوم آقای صدر تا اینجا.

ما عرض کردیم که اینکه ایشان می فرمایند که ما کنِّا دال بر نفی شأنیت و نفی تناسب است، این واضح نیست که معنا این باشد. به نظر می رسد که این ترکیب برای بیان احکام مستمره، قضایایی که به عنوان یک قضایای دائمی و مستمر سنت الهی بر آنها تحقق گرفته است. سنت جاریۀ مستمره بر آنها به کار برده می شود. البته اختصاص به خداوند هم ندارد. در مورد خصوص خداوند یک بحث هایی هست که آیا افعال مثلا کان اگر به خدا نسبت بشود مجرد از زمان می شود یا نمی شود که این را در بحر المحیط جلد 3 صفحه 300 مراجعه کنید آنجا **«کنتم خیر امة اخرجت للناس»** به این تناسب می گوید مراد دوام نسبت هست و مراد زمان نیست. کقوله کان.... بحث هایش را یک سری بحث دارد که آیا کان دلالت بر دوام نسبت می کند یا نمی کند و امثال اینها. من این را زیاد دیدم عجالتا انقدر سریع گشتم پیدا نکردم این بحث را که معروف است می گویند افعالی که به خدا نسبت داده می شود از فعل از زمان مجرد می شوند همینجوری با چیزی که گشتم یعنی چون نمی دانستم با چه تعبیری از این مطلب یاد می کنند در بیان المعانی جلد 5 صفحه 455 دارد

«**الفعل اذا أضیف الیه تعالی یا لله تعالی تجرّد عن الزّمان و صار معناه الدوام بخلاف قولک کان الشیخ شابا»**

این معروف است این مطلبش ولی از کجا آمده و در کلمات به چه تعبیری می شود پیدایش کرد عجالتا هنوز نفهمیدم.

اینکه ایشان می فرمایند که این کناّ، دال بر نفی شأنیت است نه، ظاهرش رفع فعلیت است. احتمال اینکه مراد از کنّا هم همین معنای قضیه برای دلالت بر استمرار قضیه به کار رفته است باعث می شود که به این آیه دیگر نشود تمسک کرد. پس این اشکال که این برای نفی استحقاق نیست و برای رفع فعلیت هست، این مستحکم میشود.

اما اشکال دومی که اینجا مربوط شده است که این مربوط به عذاب های دنیوی هست البته این عذاب های دنیوی که مطرح شده است، می خواهد بگوید که خداوند رسمش این هست که عذاب دنیوی را بعد از بعث رسل می فرستد. این دیگر نمی خواهیم بگوییم که اگر قبل از بحث رسل عذاب می کرد در جایی که اتمام حجت شده باشد گناهی بود مشکلی بود نه، سنت الهی بر این تعلق گرفته است. در واقع اگر عذاب دنیوی باشد آن احتمالی که برای نفی فعلیت هست و نه نفی استحقاق مستحکم تر می شود. یعنی آن اشکال دو اشکال را به صورت اشکالی که از هم جدا باشد و اینها نگاه نکنید.

اما اشکال دوم که آقای صدر می فرمایند در واقع ایشان دو نکته را متذکر می شوند. یکی اینکه این صیغه دال بر نفی استحقاق هست و نه نفی فعلیت. و می گویند ظهور آیه هم با توجه به سیاق این هست که حداقل عذاب اخروی قدر مسلمش است. یا اختصاص دارد به عذاب اخروی یا لااقل به اطلاق عذاب اخروی را شامل می شود.

خب ما البته طبیعتا آن مطلبی که در مورد اشکال اول عرض کردیم باعث می شود جواب دوم ایشان که این کنّا، تعبیر به صیغه ماضی کرده اند البته به یک معنا پاسخ آن تقریب هم داده می شود چون اگر تقریب این باشد چون به صیغه ماضی تعبیر شده است پس بنابراین مراد عذاب دنیوی است خب پاسخش این است که ما کنّا معذّبین از موضی مجرّد شده است. این مفهوم اینها دال بر موضی نیست دال بر قضیه مستمره است. از این جهت حالا چه معنایی که ما می کنیم و چه معنایی که آقای صدر می کند علی أی تقدیر آن استدلالی که مستدلین به این آیه کرده اند اگر استدلالشان بر همین صیغه موضی باشد خب .......استفاده می شود.

اما بحث سیاق را که ایشان مطرح می کند من تعجب کردم آقایان چرا سیاق را اینجوری تعبیر کرده اند. این آیه درست است در مورد عذاب اخروی است بلا فاصله اش در مورد عذاب دنیوی است. **«وَ إِذٰا أَرَدْنٰا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنٰا مُتْرَفِيهٰا فَفَسَقُوا فِيهٰا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنٰاهٰا تَدْمِيراً»[[1]](#footnote-1)** بلافاصله بعضی هایی که عذاب دنیوی گرفته اند به این تمسک کرده اند. گفته اند ادامه همین ما کنّا معذّبین آیه بعدش که با واو عطف هم عطف شده است **«وَ إِذٰا أَرَدْنٰا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنٰا مُتْرَفِيهٰا فَفَسَقُوا فِيهٰا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنٰاهٰا تَدْمِيراً».** پس بنابراین سیاق چیز خاصی اینجا در مورد سیاق استفاده نمی شود. بله شما بگویید که اطلاق آیه هر دو را می گیرد هم در اخروی هست و هم در دنیوی است چرا شما اختصاص بدهید به، آن یک حرفی. بگویید قبل از آن اخروی هست بعدش دنیوی هست بنابراین چرا نسبت به بعد شما استدلال کنید با قبل اینها را هماهنگ کنید و امثال اینها خب عیب ندارد. ولی اینکه بخواهیم بگوییم که سیاق اقتضا می کند قدر مسلمش عذاب اخروی باشد نه، سیاق هم با عذاب دنیوی سازگار است مابعدش هم با...

سوال: سیاق آیات را هم قبول داری؟ سیاق و چینش آیات را..

پاسخ: می تواند ظهورساز باشد ولی اینکه به طور کلی حتما باید ظهور بیاورد یا نیاورد آن تابع این است که عوامل دیگر مؤثر بر ظهور چقدر وجود داشته باشد. سیاق یکی از عوامل مؤثر در شکل گیری ظهور آیات است.

سوال: ظاهرا آیه در مورد عذاب دنیوی می خواهد خداوند شاهد بیاورد عذاب دنیوی را که در اخروی هم همینطوری است.

پاسخ: نه حالا صبر کنید ادامه اش را

ولی اصل این استدلال که آقای صدر می گویند که اینهایی که گفته اند مراد عذاب دنیوی است فقط به صیغه ماضی بودن و امثال اینها تمسک کرده اند این مطلب درست نیست. یکی از استشهاداتی که بر صیغه عذاب دنیوی قرار داده اند ادامه آیه است که عرض کردم اگر به آن استشهاد باشد خب ممکن است بگوییم که همچنان که بعد از آیه عذاب دنیوی آمده است قبل از آن احکام آخرت آمده است پس بنابراین آن قرینیت ندارد برای اینکه مراد عذاب دنیوی باشد. خب این یک تقریب.

یک تقریب دیگر، تقریب دیگری است که من فکر می کنم عمده اش این نکته است. من دو جمله را می گویم این دو جمله با هم مفادشان فرق دارد بعد می آییم در آیه تطبیق می کنیم ببینیم مفاد آیه کدام یک از این دو جمله است. یک موقعی ما میگوییم که ما قبل از این که پیغمبر بفرستیم کسی را عذاب نمی کنیم. این یک جمله. یک موقعی می گوییم که ما بدون اینکه پیغمبر بفرستیم کسی را عذاب نمی کنیم. اینکه ما قبل از اینکه پیغمبر بفرستیم ظاهرش این است که این عذاب، عذابی هست که زمانش قبل از نزول بعث پیغمبر است. بعث پیغمبر در این دنیا است. این عذابی که مطرح هست که آیا این قب از آن هست این عذاب دنیوی است. ظاهر این قبلیت ها و امثال اینها قبلیت زمانی است، نه قبلیت رتبی و به این معنا که بدون بعث رسل ما عذاب نمی کنیم که عذاب اخروی وجود داشته باشد. حالا شما همین جمله قبل را، ما اینجور نمی توانیم بگوییم که ما قبل از اینکه پیغمبر بفرستیم در آخرت عذاب نمی کنیم. این یک نوع تهافت صدر و ذیل کأنه فهمیده می شود. ظاهر قبل این هست که مربوط به چیزی هست که از جهت زمانی قبل از بعث رسل کأنه می گوید ما قبل از بعث رسل عذاب نمی کنیم و رسل می فرستیم و بعد عذاب می کنیم. این قبل و بعد این چیزی که اینجا هست مربوط به زمان هست. این هم که می گوید ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا. میگوید این حتی به معنای انتهای غایت است. ظاهر انتهای غایت، انتهای غایت زمانی است. می گوید ما تا قبل از اینکه پیغمبر نازل کنیم عذاب نمی کنیم. عذاب اخروی که اصلا زمانش قبل از بعث رسل و اینها نیست. شما این حتی را یک معنای دیگر باید برایش بگیرید. باید معنای حتی را تغییر دهید. بگویید یعنی بدون اینکه ما پیغمبر بفرستیم در آخرت عذاب نمی کنیم. در حالی که این حتی، ظاهرش انتهای غایت هست و ظاهر انتهای غایت، انتهای غایت زمانی هست. ظاهر این آیه مربوط به عذاب دنیوی است نه اصلا عذاب اخروی. این است که نکته اصلی بحث این است. بله بعضی ها هم که چیز کرده اند به آن ذیل آیه هم به عنوان مؤیّد آورده اند. بنابراین مفاد این آیه شبیه یک آیه دیگری هست که ما کنّا مهلک **«وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولا»[[2]](#footnote-2)** این در واقع مفاد آیه به نظر می رسد که شبیه همین مفاد این آیه ما کان ربک مهلک القری و امثال اینها باشد و این دال بر عذابی هست که این عذاب می تواند قبل از بعث رسل باشد و می تواند بعد از بعث رسل باشد. عذاب اخروی که اصلا صلاحیت ندارد که قبل از بعث رسل باشد این از جهت زمانی معنا ندارد که قبل از بعث رسل باشد این ناظر به او نیست.

سوال: دو نکته می فرمایید یکی قبلیت است و یکی وحدت قبل و بعد آیه یعنی آن عذاب قبل و بعد

پاسخ: ظاهر این است که این دو یک چیز را می خواهند بگویند همان عذابی که قبل می تواند باشد آن را می گوید بعد هست و قبل نیست اما عذاب اخروی که اصلا قبل نمی تواند باشد این آیه به او ناظر نیست. و لا اقل ظهور ندارد در این که عذاب اخروی را بخواهد بگیرد. اگر نگوییم اختصاص دارد به عذاب دنیوی لااقل اجمال دارد. یعنی ظهور در اختصاص به عذاب دنیوی نداشته باشد اجمال دارد و این را نمی شود در مورد عذاب اخروی به آن تمسک کرد. سیاق هم عرض کردم سیاق هم با عذاب دنیوی سازگار است با توجه به بعد از این آیه ای که وجود دارد و اینها منافات ندارد. اینها همه اش در واقع اشاره به همه اینها یک جهت مشترک دارد. آن این است که خداوند اولا جنبه قوانین الهی را دارد بیان می کند. این قوانین بعضی هایشان از جهت استحقاق و امثال اینها است و بعضی از آنها ناشی از لطف الهی و منتی هست که خداوند بر امت و امثال اینها قرار می دهد و اینها هیچ منافاتی یعنی اگر آن صدر آیه در مورد قانونی هست که عقلا عذاب بدون او قبیح هست این معنایش این نیست که حتما باید عذابی که در ذیل هم باشد مراد عذاب باشد که بدون آن شرایط این عذاب قبیح باشد. نه، هر دوی آن یک جهت مشترکه ای که بین این آیات هست سنن مستمره الهی را می خواهد بیان کند. یک سنت مستمره الهی سنتی هست که بدون اتمام حجت عقاب نمی شود. به خاطر دیگری کس دیگری عقاب نمی شود که عقلا هم قبیح هست. یکی از سنت های الهی این هست که تا تأکید حجت نشود عقاب نمی شود که البته این عقلا لازم نیست. ولی خداوند همیشه عقابش در آخرین مرحله است کأنه رحمت الهی سبقت رحمته غضبا از این ناحیه هست که سبقت رحمت الهی غضبش این هست که تا جایی که چند بار کأنه تأکید نشود حجت چند بار این با ولو عقلا هم انسان ها بعضی امور را درک می کنند تا این درک عاقلانه با ارسال رسل تأکید نشود خداوند عذابش را نمی فرستد. این سنت مستمره الهی یعنی آن نکته ای که این آیات را کنار هم قرار می دهد مستمره بودن و سنت الهی بودن هست نه نکته این هست که حتما باید یک چیزی باشد که عقلا کأنه قبیح باشد عقاب بدون آنها.

سوال: کلمه حتی را دال بر به معنی بدون بگیریم هر دو را شامل می شود.

پاسخ: بله اگر به معنی بدون بگیریم می شود ولی ظهور ندارد. بحث این هست که حتی ظهور، اگر یک دلیل خارجی داشته باشیم در اینکه این حتی معنای چیز باشد آن حتی به معنای بدون می گیریم یعنی در واقع این جمله را قبل و بعد که هست قبل و بعد رتبی می گیریم یعنی بدون تحقق این مطلب عذاب ولو عذاب زمانش بعد از این باشد.

سوال: ....خداوند نمی خواهد از این آیه به این عملی که در این دنیا اتفاق می افتد استشهاد کند که در آخرت هم من اینگونه عمل می کنم عذاب نمی کنم بدون اینکه بعث رسل را در دنیا برای شما کرده باشم. این را بیان می کند برای اینکه در دنیا وقتی رفتار من این بوده است الآن هم همین است.

پاسخ: نه. اگر دنیا باشد در نفی استحقاق دیگر هیچ دلالت ندارد. روشن هست که، عرض کردم اگر مراد عذاب دنیوی باشد در مورد عذاب دنیوی روشن هست که عذاب دنیوی نیاز ندارد که حتما بعث رسل بشود تا عذاب دنیوی، ممکن است بحث استحقاق را اینها مطرح نباشد. یعنی این وقتی عذاب عذاب دنیوی باشد این که لازم نیست برای اتمام حجت یعنی برای استحقاق عقاب حتما باید بعث رسل بشود روشن تر است. عرض کردم اصل این شبهه ای که اینجا وجود دارد که این بحث ها مطرح شده است از اینجا هست که آیا واجباتی که عقل انسان به وجوب آن حکم می کند، این واجبات استحقاق عقوبت را می آورد یا خیر؟ اگر این آیه مربوط به عذاب دنیوی باشد پاسخ ان اشکال خیلی راحت است. می گوید استحقاق عقوبت می آورد در دنیا هم استحقاق عقوبت می آورد ولی خداوند رسمش این هست که همچین کاری نمی کند با وجود اینکه استحقاق دارد. یعنی این در واقع تأکیدی هست بر همان اشکال اول. این دو تا اشکال عرض کردم مستقل از هم نبینید به نحوی که هر کدام جدا جدا بخواهیم به عنوان یک اشکال مستقل از یکدیگر به آن نگاه کنیم.

سوال: .... وقتی که روز قیامت دارد خداوند کلام را بیان می کند یک شخصی ..

پاسخ: خب عیب ندارد می گوید من در روز قیامت اشکال ندارد می گوید من در روز قیامت هم رسمم این هست که با بعث رسل عقاب می کنم. این معنایش این هست که استحقاق ندارد؟ وقتی عذاب، عذاب دنیوی شد اینکه مربوط به نفی استحقاق نیست و فقط نفی فعلیت می کند تثبیت می شود. یعنی این پاسخی که هست، این پاسخ در واقع این هست که این منت الهی است. این از باب امتنانی هست که خداوند بر مردمان دارد که بدون انظار رسل و بدون بعث رسل عقاب نمی کند. عقاب اخروی هم همین گونه است. عیب ندارد شما بگویید این مقدمه است برای اینکه بیان کند که من در آخرت هم همین رفتارم هست. اشکال ندارد. معنایش این هست که در آخرت هم رفتار خداوند این هست که تا بعث رسل نداشته باشد

سوال: شاهدش چیست؟

پاسخ: ایشان می گوید که چون ذیل آیه را هم که دارد ذکر می کند، ذیل آیه در واقع می خواهد تأکید کند که رفتارهای در آخرت خودش را بیان کند. من نمی خواهم آن را بحث کنم. عیب ندارد اگر این هم باشد به بحث ما لطمه ای وارد نمی کند.

خلاصه عرض ما این هست که تا اینجای کلام از این آیه نفی فعلیت عقاب استفاده می شود نه نفی استحقاق. البته نکات دیگری وجود دارد. ما در جلسات قبل این مطلب را اشاره کردیم ولو این آیه از نفی فعلیت است ممکن است ما بگوییم که از نفی فعلیت، نفی استحقاق هم استفاده می شود چون آقایان، مرحوم نائینی در بحث رفع ما لا یعلمون این بحث را دارد. در ذیل آن روایت که این روایت ولو نفی مؤاخذه است ولی نفی مؤاخذه دلالت بر نفی فعلیت تکلیف دارد. چون ایشان می گوید که تأمین مطلق نسبت به یک معصیت عقلا قبیح است. بله تأمین مشروط اشکالی ندارد بگوید که شما اگر توبه کردید من می بخشم این باعث تجری نمی شود چون چه کسی هست که تضمین کرده است که اگر گناه کند بعدا موفق به توبه می شود؟ یا اگر ائمه معصومین شفاعت کردند من می بخشم خب چه کسی است که بتواند تضمین کند که اگر گناه کند حتما ائمه معصومین شفاعت می کنند خب ممکن است شفاعت کنند یا نکنند. چیزهایی مثل توبه شفاعت و امثال اینها، اینها هیچکدامشان منافات با حکمت محرمات ندارد. خیلی هم باعث می شود که انسانها از یأس برکنار بشوند و چون یکی از نکاتی که گاهی اوقات طرف را در گناه بیشتر فرو می برد یأس از رحمت الهی است می گوید اب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی به اصطلاح. این یأس از رحمت الهی خودش یک نکته ای است که باعث آن مطلب می شود. این است که قانون شریعت و عقل هم به آن حکم می کند بر خوف و رجا است. بحث توبه بحث شفاعت همه اینها بر پایه بحث خوف و رجا استوار است ولی اگر فقط رجا مطلق بود گفته اند که نه، این معنایش این است که آن معصیت از بین رفته است. این است که در بحث رفع القلم که مال این روزها آن روایت مطرح است آن عرض کنم حالا صرف نظر از اینکه آن روایت از جهت سندی ضعف سند دارد از جهت دلالتی هم این مطلب قابل پذیرش نیست. رفع القلم مضمونش این است که اخبار به نفی عذاب و نفی عقاب برای نوع مردم که محرکشان برای واجبات و انجام اعمال بحث عقاب هست باعث تجرّی مردم به طرف معصیت می شود و همین نکته چیزی هست. که اتفاقا حالا گاهی اوقات هم تأکید بر بعضی از آموزه های دینی تأکید بیش از حد بر چیزهای رجا باعث تجری هم شده است. مثلا شفاعت مسئله ای که خداوند نسبت به شیعیان لطف خیلی زیاد دارد وقتی این رویش زیاد تأکید شده است افراد را به تجری وادار می کند. می گوید که یک کسی شاعری شعر گفته بود که مجرم اگر محاسبه حشر با علی است.من ضامنم تو هر چه بخواهی گناه کن. بعد شب حضرت علی را در خواب می بیند که مجرم یقین محاسبه حشر با علی است. شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن. خب این که افراد به استناد شفاعت تضمین بشوند و آن خب اصلش مطلب نادرستی است حالا بحث اینکه شفاعت ممکن است باشد ممکن است نباشد امثال اینها و یعنی شفاعت نسبت به من شخصی حالا شفاعت کلی اش که می گوید یقین محاسبه حشر با علی است نسبت به من شخصی هم ممکن است مورد شفاعت واقع بشوم یا نشوم. ولی حالا در پرانتز یک مطلبی را بگویم. یک موقعی صحبت سر همین بحث حدیث رفع قلم شد ایشان میفرمودند این مشکل عقلی دارند به آن معنایی که برای رفع قلم در بدوی به نظر می رسد حالا ایشان یک احتمالی می دادند می گفتند اگر از جهت سندی معتبر بود می شد یک توجیهی برای این روایت کرد. آن این است که بعضی از امور هستند که محرم ذاتی نیستند و محرم بودنشان به جهت این هست که طرف فرض کن کوچک می شود و سبک می شود و امثال اینها و عزتش از بین می رود. خب مؤمن نباید خودش را ذلیل کند. فرض کنید یک مرجع تقلید بعضی از رفتارهایی که در جلسات انجام می شود بعضی از این رفتارها به صورت عادی باعث کوچک شدن اشخاص می شود ولی این جا در واقع رفع قلم به معنای این هست که موضوع عوض می شود. یعنی فرض کنید رفتارهایی که در حالت عادی باعث کوچک شدن اشخاص می شود،

سوال: یعنی چیزهایی که خلاف مروت است.

پاسخ: 4چیزهایی که خلاف مروت هست اینها در حالت عادی خلاف مروت هست ولی در این حالت اصلا خلاف مروت نیست. به دلیل اینکه رفع قلم به این معنا که اصلا نه اینکه محرم هنوز محرم هست نه، به دلیل اینکه موضوع عوض می شود. موضوع آنها رفتار باعث کوچک کننده هست و در این روز این بخاطر اجازه یک سری رفتارهای خاص که داده شده است این باعث می شود این رفتارها اصلا انسان را کوچک کند چون محرم ذاتی نیست. محرم بودنش به خاطر کوچک شدن است و اینجا اصلا طرف کوچک نمی شود. خب این قابل توجیه است. عرض کردم صرف نظر از بحث سندی این روایت که از جهت سندی این روایت قابل قبول نیست یک همچین مضمونی اگر کسی در مورد رفع قلم بگوید که بعضی چیزها در ایام عادی محرم است ولی در شب عید الزهرا محرم نیست به دلیل اینکه در ایام عادی باعث می شود که کسر شأن طرف بشود. بعضی از شوخی هایی را که بعضی افراد کنند، به هر حال افراد هم با همدیگر متفاوت هستند. بعضی از شوخی ها اصلا محرم هست برای یک نفر در حالت عادی ولی در این موقع محرم نیست. به دلیل اینکه در حالت عادی باعث خار شدن مؤمن می شود ولی در این شب باعث خار شدنش نمی شود. اختلاف موضوع پیدا کرده و موضوع تغییر می کند.

اینجا حاج آقا یک موقعی در مورد اینکه آیا باعث بر ترک محرمات حتما باید خوف از عقاب باشد مناقشه داشتند. می گفتند نه لازم نیست حتما خوف از عقاب باشد همین مقداری که ثواب بر ترک محرمات باشد کافی است اینکه اصلا لازم نیست که زاجر عذاب باشد. همین مقداری که این شیئ که محرم است اگر شما این را ترک کنید ثواب به شما می دهند این کافی است برای اینکه آن محرم باعثیت داشته باشد و باشد. من فکر می کنم که اگر ما بحث را از زاویه یک بحث دلیل عقلی بخواهیم ذکر کنیم و بگوییم که عقلا تحریم بدون عقاب بر فعل حرام معقول نیست، نه اینجور نیست که همین مقدار که حاج آقا میفرمایند که تحریم ممکن است یک شیئ حرام باشد و محرک آن هم برای افراد عادی هم ثواب باشد مانند مکروهات. مکروهات، عقاب بر مکروه که نداریم ثواب بر ترک مکروه داریم و همین مقدار کافی است برای اینکه این مکروه، مکروه باشد. این جوابی که حاج آقا داده اند مربوط به بحث اینکه بعضی از افراد هستند که، کلام حاج آقا این هست که در مورد افراد عادی هم ممکن است آن چیزی که سبب ترک محرم باشد ثوابی باشد که بر این ترک متردد می شود نه عقابی که بر فعل حرام متوجه می شود. اگر بحث را به نحو بحث عقلی مشی کنیم همینجور است که حاج آقا می فرمایند. عقلا محرم ملازمه ندارد با ترک چیز، ولی به نظر می رسد که عرفا ولو در ارتکاز متشرعه که در محرمات عقاب می بینند در انجام محرمات، یک ملازمه عرفیه وجود دارد در اخبار به نفی عقاب با اینکه اصلا حکم فعلیت ندارد. کأنه یک دلالت عرفیه شکل می گیرد همین شما رفع ما لا یعلمون که شیخ می فرماید این برای رفع مؤاخذه است ولی از آن می فهمیم که حکم ظاهری، این را اگر به عنوان یک دلیل عقلی مشی کنیم نه، دلیل عقلی ندارد. ولی عرفا این استفاده می شود که در مقام ظاهر شارع یک حکم ظاهری اینجا جعل کرده است. یک حکم ظاهری یعنی یک نوع دلالت عرفیه ای هست که از اخبار به نفی عقاب کشف عدم فعلیت آن حکم در مقام ظاهر استفاده می شود.

سوال: حاج آقا ثواب.بیشتر برای خیلی ها باعث نیست. عقلا شاید یک نفر پیدا بشود که....

پاسخ: در مکروهات افراد چه کار می کنند؟

سوال: درست است می گویم خیلی ها هم هستند که اصلا دنبال ثواب بیشتر نیستند.

پاسخ: در مکروهات چیست؟ محرمات هم خب مثل مکروهات باشد. عرض من این هست که عقلا مانعی ندارد ولی ارتکاز متشرع این هست که کأنه

سوال: حاج آقا در همه مکلفین باید آن بحث را داشته باشد نه برای تعداد خاصی. اگر همه مکلفین اینگونه که شما می فرمایید بودند،

پاسخ: مکروهات چیست؟ مکروهات برای همه افراد هست دیگر.

این مانعی ندارد یعنی عقلا مانعی ندارد که یک شیئ محرم باشد ولی باعث بر عذاب بر او نباشد. عقلا یک همچین چیزی ندارد ولی گویا ارتکاز متشرع این هست که یک شیئ که محرم هست استحقاق عقاب هم برای او وجود دارد و عقاب هم شارع برای او جعل می کند و این باعث می شود که وقتی اخبار از عدم عقاب داده بشود یک ملازمه عرفیه ای با نفی فعلیت استفاده بشود.

سوال: بحث اخروی دیگر؟

پاسخ: بله اخروی

سوال: یعنی نتیجه فرمایش شما این است که اخبار از نفی عقاب اخبار از عدم استحقاق عقاب هم هست؟

پاسخ: ملازمه دارد برای اینکه فعلیت ندارد و وقتی که فعلیت نداشت طبیعتا استحقاق هم ندارد. طبیعتا بالملازمه نفی استحقاق هم استفاده می شود

این است که به نظر می رسد که این اشکال که این آیه شریفه نفی فعلیت را می رساند نه نفی استحقاق به نظر می رسد که این نفی استحقاق قابل پاسخگویی است. بله، اگر ما گفتیم این فقط اختصاص دارد به عذاب دنیوی به عذاب اخروی ولو بالملازمه کاری ندارد خب اون اشکال مستحکم هست ربطی به عذاب اخروی ندارد رسم خدا در عذاب های دنیوی را می خواهد بیان کند حالا عذاب اخروی ممکن است باشد یا نباشد این ها با هم دیگر ارتباطی ندارد.

مرحوم آقای صدر اینجا یک پاسخ دیگر دارند و آن را هم بررسی می کنیم و من بحث را جمع می کنم. به نظر من این آیه از جهات مختلف دلالت ندارد بر برائت. این را فردا انشاءالله وجوه مختلفش را بیان می کنم. آقای صدر هم یک بیان دارد آن را بررسی کنیم ببینیم کلام آقای صدر درست است یا خیر و حالا غیر از او وجوه دیگری هست که انشاءالله در جلسه آینده بررسی می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد.

1. الاسراء، آیه 16 [↑](#footnote-ref-1)
2. القصص آیه 59. [↑](#footnote-ref-2)